

غبار خط بپوشانید یا نپوشانید؟

منصور پایمرد

حافظ به سعی سایه (هوشنگ ابتهاج)
انتشارات چشم و چراغ

شاعر نام‌آشنای معاصر آقای هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) در دیوانی از حافظ که به سعی و اهتمام ایشان تصحیح شده و نشر یافته است، ذوق و نکته‌سنجی شاعرانه‌شان با فراست و دقت روح تحقیق دست به دست هم داده است و نتیجه به دست آمده، حافظی است که مقبول مردم صاحب‌نظر و حافظ‌شناس واقع شده است؛ می‌توان گفت در میان تصحیح‌های نسخ مختلف حافظ که در چند دهه اخیر منتشر شده، نزدیک‌ترین خویشاوندی را در انتخاب دگرسانی‌ها با زبان کمال یافته و اصیل حافظ دارد.

آقای ابتهاج در مقدمه به شرح و تبیین اساس کار خود در تصحیح دیوان پرداخته است و اصل اساسی کارشان در انتخاب نسخه‌بدل‌ها «کمال موسیقایی و تنوع رشته‌های رنگارنگ مناسبت‌های لفظی و معنوی» بوده است که درک و دریافت این ظرافت‌ها بیش از هر کسی از ایشان برمی‌آمده است که هم شاعرند و هم شعرشان در روزگار ما بیش از هر شاعر دیگر طعم و رنگ حافظانه دارد.

به هر حال، آقای ابتهاج در تمام موارد گزینش‌ها گرچه پایه را ذوق و طبع هنرمندانه خویش قرار داده‌اند، اما در نهایت هر نسخه‌بدلی را نیز که برگزیده‌اند، به استناد نسخ مورد اعتنا و اعتبار بوده است و اجازه نداده‌اند که حافظ ایشان صرفاً به دیوانی ذوقی و بی‌پشتوانه

تبدیل شود، چنان‌که بعضی از حافظ‌شناسان این راه را رفته‌اند و...! مواردی را هم که نه بر اساس نسخه‌بدل‌ها، که کمکی به رفع ابهام بعضی از ابیات نمی‌کرده است، بلکه به نکته‌سنجی و دقت هنرمندانه خود متوسل شده و بی‌تی را تصحیح کرده‌اند، در مقدمه به موارد و علت آن اشاره کرده‌اند؛ از جمله بیت زیر:

گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خود پرستی (قزوینی)

که در نسخ مختلف به صورت‌های گوناگون ضبط شده است و از هیچ کدام نیز معنای قابل قبولی به دست نمی‌آید، با حضور ذهن و درایت آقای دکتر شفیع کدکنی (که در این کار همراه آقای ابتهاج بوده‌اند) و با توجه به نسخه‌بدل‌ها، بیت به شکل زیبایی زیر تصحیح شده است:

گر خود بتی ببینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خود پرستی

بیت زیر نیز از جمله موارد تصحیح‌های ذوقی ایشان است:



غبار خط پویشانید خورشید رخش، یا رب
حیات جاودانش ده که حسن جاودان دارد
که در تمام نسخ مورد اعتبار به همین شکل آمده
است اما برخلاف اکثر نسخ «پویشانید» در حافظ ایشان
به «پوشانید» تبدیل شده است و آقای ابتهاج در
توضیح علت آن نوشته‌اند: «در اکثر نسخه‌ها پویشانید
ضبط شده که بی‌شک غلط است. غبار خورشید را
نمی‌پوشاند و اگر پویشاند هم موقت و گذراست و این
با مضمون بیت، حسن جاودان و خط (که چون بر
دمید دیگر ماندنی است) درست در نمی‌آید».^۲
در بادی امر و صرفاً با توجه به معنای ظاهری
بیت، شاید استدلال و در نتیجه تعبیری که آقای
ابتهاج در آن داده‌اند موجه جلوه کند، چون خط که
همان موی رسته بر گرد صورت نوبالغان است، اگر
بر صورت معشوق رویده و همچون غباری چهره
خورشیدگون او را پوشانده باشد، دیگر چگونه ممکن
است که زیبایی او جاودانه بماند؟ همین استنباط
است که آقای ابتهاج را واداشته که بی‌توجه به
ضبط اکثر نسخ، دست به چنین تغییری بزند و
تناقض ظاهری بیت را بدین‌وسیله از بین ببرد. اما
حقیقت امر این است که ما در این بیت نمی‌توانیم

تنها بر معنای ظاهری الفاظ تکیه کنیم، زیرا در آن با سه
لفظ که جزو اصطلاحات و تعبیرات عرفان عاشقانه است
یعنی «خط»، «رخ» و «حسن» سر و کار داریم و ما چه
معتقد باشیم که حافظ شاعری است عارف که با اعتقاد و
اخلاص از این الفاظ استفاده کرده است، و چه همانند بعضی
از محققان بر این باور باشیم که حافظ از اصطلاحات عرفانی
همان‌گونه در اشعار خویش استفاده کرده است که از دیگر
الفاظی که متعلق به مجموعه‌های فرهنگی زمانه‌اش بوده
است، همچون بهره‌ای که از اصطلاحات شطرنج یا موسیقی
برده است، در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا اگر
خواجه از این اصطلاحات هم صرفاً به عنوان مصالح شعری
سود برده است، آنقدر تسلط و علم نسبت به این الفاظ دارد
که از آنها به صورت نامناسب و غیرمتعارف بهره نبرد و مورد
تعریض و نقد صاحب‌نظران قرار نگیرد. پس ما ناگزیریم که
هم به معنای صوفیانه و رمزی این تعبیرات و هم به کاربردشان در
دیگر ابیات خواجه و همچنین دیگر شاعران و خصوصاً عارفان شاعر،
نگاهی بیندازیم و ببینیم که این اصطلاحات را شعرا با چه بار معنایی
و چگونه در اشعار خود به کار گرفته‌اند. عرفا معتقدند برای راهیابی به
معنای الفاظ رمزی که نزد این طایفه به صورت مجازی به کار می‌رود،
بہتر است ببینیم این الفاظ در زبان عادی و در واقعیت چگونه و برای
چه منظوری استعمال می‌شود و از این طریق است که می‌توان به
معناهای نمادینی که عرفا برای آنها متصور شده‌اند، نزدیک شد. شیخ
محمد لاهیجی در شرح این بیت از گلشن‌راز شبستری

نباشد اهل دانش را معول

ز هر چیزی مگر بر وضع اول

می‌گوید: «یعنی اهل دانش را که عالم به حقایق امور و وضع
دلالت الفاظ بر معنی‌اند، معول نیست، یعنی اعتماد و استعانت از هر
چیزی و هر لفظی نیست مگر بر وضع اول، که ببیند که در ابتدا آن
لفظ از برای چه موضوع بوده است، تعویل و اعتماد بر آن موضوع له
می‌نمایند و نقل عرف عام را اعتبار تمام نمی‌نمایند».^۴

بنابراین باید ببینیم که چرا اهل معنا از «خط» تعبیر به عالم ارواح
می‌کنند و بین این معنا و معنی واقعی آن چه شباهتی وجود دارد؟
نیروی بلوغ چون در وجود نوجوان ظهور می‌کند امری است که
برای دیگران ناشناخته است و تنها می‌توان از نشانه‌ها و آثار آن،

مانند تغییر صدا و آشکار شدن قوه شهوت و روییدن موی کم تنگی بر صورت، به ظهور این پدیده در نوجوان پی برد. پس، از بارزترین نشانه‌های بلوغ، برای ما به عنوان یک بیننده، که به وجود نیرویی ناشناخته و نادیده که در آن جوان ظاهر شده است معرفت می‌یابیم، همان رستن موی بر رخسارش است که همین امر، نزدیکترین مرتبه شناخت ما نسبت به بلوغ آن شخص به حساب می‌آید.

در بسیاری موارد نیز خط را به سبزه تشبیه کرده و ترتیب «سبزه خط» را به کار برده‌اند. مانند بیت زیر از حافظ:

سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت

به طلبکاری این مهرگیا آمده‌ایم

این تشبیه هم از آنجا ناشی می‌شود که اولین نشانه آمدن بهار برای شخص نظاره‌گر، رستن سبزه‌های مخملینی است که همچون موی نرم و نازک رخسار خاک را به سبزی می‌نشانند و ما به ذات بهار از این راه پی می‌بریم. سعدی با توجه به شباهت خط یار و سبزه رسته بر خاک است که بیت زیر را رقم زده است:

ز زرنگ لاله مرا روی دلبر آید یاد

ز شکل سبزه مرا یاد خط یار آید

همان‌گونه که از روییدن خط عارض و خط سبز بر چهره خاک، ما به بلوغ شخص و طبیعت پی می‌بریم، بالاتشبییه، از اولین مرتبه تجلیات صفاتی و اسمایی خداوندی نیز تعبیر به خط شده است زیرا از این تجلی است که ما می‌توانیم به غیب هویت که ناشناخته و غیر قابل دسترس است، واقف گردیم. پس، رخ که رمز ذات ناشناخته خداوندی است از طریق تجلی اسما و صفات است که خود را آشکار می‌کند تا ما به آن وجود مقدس پی ببریم و همین تجلیات جمالیه خداوندی است که تعبیر به «حسن» می‌شود و به همین جهت شیخ محمود شبستری

در شرح رخ می‌گوید:

رخ اینجا مظهر حسن خدایی است

مراد از خط جناب کبریایی است

و او عمداً قید «اینجا» را ذکر می‌کند، زیرا که رخ در جاهای دیگر ممکن است تعبیری دیگر داشته باشد، و از خود رخ حرفی به میان نمی‌آورد و تنها یادآور می‌شود که محل و جایگاه ظهور حسن دوست، رخ است. و در تعریف عرفانی حسن آمده که: «حسن و جمال الهی عبارت از جمعیت کمالات اسما و صفات است که لازمه ذات الهی است»^۵. پس خط نیز جدای از این عالم حسن خداوندی نیست اما مرتبه آن نسبت به دیگر مراتب حسن، افضل است چنانکه خواجوی کرمانی از آن تعبیر به «سر نامه حسن» و «باب روشن در میان کتاب حسن» کرده است:

سر نامه حسن یا خط است این

عنوان جمال یا رخ است آن

خطت از روشنایی نامه حسن

به گرد عارضت بایی است روشن

بعد از این توضیحات به سراغ این بیت حافظ برویم:

خط عذار یار که بگرفت ماه از او

خوش حلقه‌ای است لیک بدر نیست راه از او

ابتدا نگاهی به زیباشناسی بیت بیندازیم: بگرفت ماه از او، ایهام دارد؛ الف) عذار یار از شدت زیبایی، ماه را به رشک و حسد انداخته و چون نتوانسته است آن همه حسن را که زیبایی‌اش را کم اثر کرده و از چشم انداخته است، تحمل کند به خسوف فرورفته است.

ب) روی محبوب که از زیبایی به ماه می‌ماند خط عذار آن را پوشاند.

پس در این مورد هم می‌بینیم که روی یار به وسیله خط عذار

ندارد، با وجود این وقتی که از خط و حسن معشوق سخن به میان می‌آورد دقیقاً به ارتباط آنها با هم، و معنای عرفانی‌شان توجه دارد و به قول معروف بی‌گدار به آب نمی‌زند. در بیت زیر که می‌خواهد حسن یار را به اغراق وصف کند، این مضمون را ساخته که حسن یار بی‌لشکر خط، جهان را گرفته است و از این مطلب این معنا افاده می‌شود که قاعده معمول به هم خورده است، زیرا آن کسی که جهان را به فتنه می‌کشانند و آن را فتح می‌کند لشکر و حشم خط است:

گرفته‌ای همه عالم به حسن عالم‌گیر

اگر چه لشکر خط تو سر نکرده هنوز

اما در بیت زیر، شاه حسن طبق قاعده عمل کرده است:

شاه حسنش سپه آورد ز خط

عالم آشوب سپاهش نگرید

و در بیت زیر به صراحت، کمال حسن را زمانی می‌داند که بهار خط یار فرا برسد همان‌گونه که اوج و کمال عشق آن دم عیان می‌گردد که کار عاشق به جنون کشیده شود:

گردد کمال حسن و عشق آن دم عیان بر منکران

کو را بهار خط رسد ما را جنون طغیان کند

به غبار خط حافظ برگردیم که هنوز نمی‌دانیم چهره خورشیدگون یار را پوشانده است یا نه! غبار خط ایهامی زیبا دارد به خط غبار که یک نوع خط بوده است و هنوز نیز هست که با قلم بسیار ریز می‌نوشته‌اند و می‌نویسند. نمونه دیگر این ایهام را در بیت زیر هم‌عصر او سابقه دارد:

برات خوبی و منشور لطف و زیبایی

نشته بر گل رویش به خط سبز عذار (سعدی)

و خواجه غبار خط را بر چهره آنگون یار دیده است که روییده، که اشاره ای به همان کار ناممکن دارد و راه به همان «نقش بر آب

زدن» حافظانه می‌برد!

غبار خط تو بر آب چون براندیشم

به آب دیده بشویم، غبار مردم چشم

خط غبار چه حاجت به گرد رخسارت

که از تو بر دل ما خود غبار بسیار است (خواجه)

و از دیگر معاصران حافظ، رکن‌الدین صابین هم غبار خط را بر آب نقش زده است اما نه در حد و اندازه خواجه و سحرکاری هنری‌اش:

پوشانده می‌شود و تنها در آن بیت مورد بحث نیست که غبار، خورشید روی یار را پوشانده است. اما منظور از مصراع دوم بیت چیست؟

بیت زیر از شیخ محمود شبستری نیز همان معنی را بیان می‌کند اما ساده‌تر و از پیرایه آرایه‌ها عریان‌تر:

رخش خطی کشید اندر نکویی

که بیرون نیست از ما خوبرویی

و در شرح آن، لاهیجی می‌نویسد: «یعنی رخ محبوب به نیکویی و لطافت و نازکی خطی کشیده است که جامع جمیع دقایق و نکات حسن و جمال است و هیچ خوبرویی و ملاحظت از آن خط متجاوز نمی‌تواند بود و مظهر حسن و جمال مطلقاً آن روی است و بس»^۶ و حافظ نیز نکته‌ای که می‌خواهد بیان کند همین است که خط عذار یار با وجود آن که روی را پوشانده است اما به قدری زیبا و لطیف است که هیچ زیبایی و نیکویی نمی‌تواند از دایره آن پای بیرون گذارد. یعنی خط را نهایت و غایت هر زیبایی در نظر گرفته است.

و باز این بیت دیگر حافظ نیز با توضیحات بالاست که رخ از معنای عرفانی خود می‌گشاید:

ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن

خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن

و همچنین است بیت زیر:

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن

پس نتیجه می‌گیریم که خط نه تنها زایل‌کننده حسن نیست که بر عکس وقتی این دو با یکدیگر توأم می‌شوند، به اتفاق و همدستی هم است که می‌توانند جهانگیر شوند. این بیت عطار به همین نکته اشاره دارد:

چون طوطی خط او پر بر آورد

جهان حسن در زیر پر آورد

عطار خط یار را به طوطی تشبیه کرده است (لابد به لحاظ سبزی پر و بال آن) که با پر درآوردنش (روییدن خط) بر جهان حسن مسلط می‌شود و آن را در زیر پر و بال خویش می‌گیرد. و این بیت تصویر دیگری از همان «غبار خط بیوشانید...» است، که در هر دو بیت خط بر حسن سایه می‌افکند و آن زمان است که فتنه‌شان عالم‌گیر می‌شود.

محتشم کاشانی که می‌دانیم در میان شاعران عارف جایگاهی

هر دم هوای تو جانی دهد به باد
 هر دم غبار خط تو نقشی زند بر آب
 اما پیشینه تصویرسازی‌ای که حافظ از غبار خط و سایه‌انداختن آن بر خورشید چهره یار ساخته است، می‌توان در شاعران قبل از حافظ و همعصرانش ردیابی کرد. انوری چهره یار را به آفتاب تشبیه کرده است و خط او را به دایره سیاه شب که گرد آفتاب حسن یار کشیده شده است:

ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب
 خست کشیده دایره شب بر آفتاب
 و خواجوی کرمانی همین مضمون را چنین پرداخته است:
 گفتم که چیست آن خط مشکین بر آفتاب

است که زمینه ظهور عشق فراهم می‌شود و داد و ستدهای عاشقانه آغاز می‌شود. نظریازی، بازی‌ساز این ماجرا می‌گردد و حسن کمال می‌پذیرد. به همین دلیل است که این همه بر همراهی و همداستانی خط و حسن با هم تأکید شده است.

در اشعار عارفانه نیز رخ بر ذات هویت حق دلالت می‌کند و این ذات به گنج مخفی می‌ماند که کسی را بر آن آگاهی و وقوفی نیست. خط که تعبیر بر عالم ارواح دارد و اولین تعین خداوندی و اقرب مراتب وجود است به مرتبه غیب هویت، ما را به ذات حق و حسن بی‌پایان او هدایت می‌کند. غبار خطی که رخساره بت حافظ را پوشانده چندان هم زمخت و درهم نیست، حریرگونه نازکی است در همان حد و حدودی که سعدی در بیت زیر چنین لطیف و نرم آن را بر گل روی محبوبش ساییده است:

گفتا بسان روی من از حسن آیت است

و وقتی همین مضمون به حافظ می‌رسد گر چه چیزی اضافه بر آنها نگفته است اما تصویرسازی و پایه کلامش به قدری بلند است که بیت‌های زیر را به فراموشی می‌سپارد:
 ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
 لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی

پس غبار خط هم که خورشید رخ یار را پوشانده است چیزی شبیه همان سایه بر آفتاب انداختن است و این کار نه تنها از حسن یار نکاسته، چنان‌که در بادی امر به نظر می‌رسد، که کمال و اوج زیبایی و حسن محبوب را می‌رساند و بی‌وجود غبار خط، حسن یار به غایت کمال نرسیده و نمی‌تواند جاودانه شود. اما چرا غبار خط باعث ایجاد کمال حسن می‌شود؟ خط همان‌گونه که گفتیم دلالت بر بروز و ظهور بلوغ در فرد است. پسر یا دختر هر اندازه هم که از مایه حسن برخوردار باشند تا زمانی که پا به دوران بلوغ نگذاشته‌اند از احساس عشق بی‌بهره‌اند. از درآمیختن حسن با غریزه دوران بلوغ

غبار خط معنبر نشسته بر گل روی
 چنان که مشک به ماورد بر سمن سایه

اما اگر واقعاً حافظ قصد و غرضش از آوردن «غبار خط بیوشانید...» آن گونه که جناب سایه استنباط کرده‌اند، این بوده است که چهره یار در زیر غبار از نظر مخفی شده، که بعید می‌نماید، به نکته عرفانی دیگری می‌خواسته اشاره کند که موضوعش به طور خلاصه در زیر می‌آید:

گفتیم خط در اصطلاحات عارفانه به تعینات عالم ارواح تعریف می‌شود، اما گاهی هم با آوردن جزء، اراده کل می‌کنند. همچون «زلف» که پاره‌ای وقت‌ها به معنای مطلق کثرات و تعینات به کار می‌رود، که این معنی به قرینه دلالت‌های متن و از فحوای مطلب قابل درک است. همان‌گونه که کثرت بر وحدت سایه افکنده و آن را پوشانده است، خط نیز بر «رخ» که دلالت بر ذات مطلق و وحدت غیبی هویت دارد، سایه خویش را افکنده و آن را پوشانده است، خط نیز بر «رخ» که دلالت بر ذات مطلق و وحدت غیب هویت دارد، سایه



بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد
این دو بیت کاملاً با هم ارتباط معنایی دارند و بیت دوم کامل کننده
بیت اول است. در بیت اول «گل» استعاره از رخ یار است و سایه‌بانی
از سنبل که بر آن سایه انداخته چیزی جز خط یار نمی‌تواند باشد و
این بهار عارض که منجر به روییدن خط شده است به قدری به
زیبایی عارض این بت افزوده است که فرمان کشتن ارغوان را در
دست دارد (که کنایه‌ای است از این که حسن یار با همراه شدن خط
با او کار زیباییش چنان بالا گرفته که ارغوان را که مظهر سرخ‌رویی
و زیبایی در بهار است بی‌قدر کرده است). (خط به خون کسی داشتن
کنایه از فرمان قتل کسی را داشتن است) و بیت دوم همین مطلب را
به گونه‌ای دیگر و با تصویر دیگری بیان داشته است. سایه‌بان سنبل
تبدیل به غبار خط شده است و گل به خورشید. و متفق و همراه شدن
حسن و خط در هر دو بیت سبب آن شده است که حسن یار جاودانه
شود.

خویش را می‌گسترده و آن را پنهان می‌کند و سالک موحد می‌باید از
کثرات خط که ظاهر است، پی به وحدت باطن ببرد. لاهیجی باز در
شرح این بیت گلشن‌راز
ز زلفش باز دانی کار عالم
ز خطش باز خوانی سرّ مبهم
به این معنی اشاره دارد: «... بدان که زلف و خط در این معنی که
هر دو معبر به کثرت می‌گردند، مشترکند. فاما شمول زلف چون زیاده
است به مطلق کثرات و تعینات مقول می‌گردد. گاه نیز مخصوص به
عالم شهادت می‌گردانند و خط مخصوص عالم ارواح می‌دارند، زیرا که
اول ظهور تعینات است و گاهی نیز به جهت اشتراک در معنی به کل
واحد، تعبیر از مطلق تعینات و کثرات می‌نمایند، و به قرینه محل معلوم
می‌توان نمود که کدام معنی مقصود است».^۲
و محتشم کاشانی می‌باید با توجه به همین نکته عرفانی، بیت



زیر را سروده باشد:
تا مردم صاحب‌نظر غافل شوند از خوبیت
زیر غبار خط به است آینه رخسار تو
بنابراین خواجه نیز «خط» را در بیت مورد بحث، می‌باید با توجه
به معنای بیت و قرینه فعل «پیوشانید» به کل عالم کثرت تعمیم داده
باشد که همچون غباری خورشید روی یار = (ذات الهی) را پوشانده
است.

اما، بنده چنین تصویری ندارم بلکه بر این باورم که حافظ در بیت
مورد نظر فعل «پیوشانید» را با توجه به قرینه‌هایی که در بیت قبلش
به دست داده، با تساهل به کار برده است. به خود غزل برگردیم شاید
قضیه تا حدودی روشن شود:

- پی‌نوشت:**
۱. حافظ به سعی سایه، چاپ دوم، انتشارات چشم و چراغ، ۱۳۷۳، ص ۳۹.
 ۲. ابیاتی که در این مقاله از حافظ آورده شده است از نسخه قزوینی - غنی به
اهتمام ع - جرزبه‌دار، انتشارات اساطیر است.
 ۳. همانجا، ص ۳۶.
 ۴. مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، شیخ محمد لاهیجی، با مقدمه کیوان
سمیعی، کتابفروشی محمودی، ص ۶۴۹.
 ۵. همانجا، ص ۵۸۷.
 ۶. همانجا، ص ۵۸۸.
 ۷. همانجا، ص ۵۹۰.

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
غبار خط پیوشانید خورشید رخسار یا رب